



دموکرات‌ها برای پوشاندن شکاف اقتصادی از مدل رقیق‌شده ایده‌های سوسیالیستی کمک می‌گیرند

# رفوی لیبرالیسم با چپ کنترل شده



صادق امامی

دبیر گروه بین‌الملل

آیا کناره‌گیری برنی سندرز، سناتور ایالت ورمونت از ادامه‌قابث‌های انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۰ آمریکا به‌معنای پایان جریان چپ در آمریکاست؟ برای رهبران و شبکه مالی حزب دموکرات که بیش‌از توجه به مبانی نظری، خط‌قرمزشان صحنه میدانی سیاست بود تا به‌هرشکل ممکن ننگ کاندیداتوری یک سوسیال‌دموکرات، بر پیشانی دموکرات‌ها کوبیده نشود، پاسخ این سوال آری است. برای آنها حذف سنندرز در ۲۰۱۶ تا ثقلب و در ۲۰۲۰ با تنهایی، به‌معنای به محاق رفتن جریان چپ تا سال‌هاست و پس از آن هم زمان زیادی طول خواهد کشید تا یک منجی شبیه سندرز قیام کند و بسا انقلابش، هواداران چپ را دور هم جمع کند. صحنه میدانی سیاست در آمریکا اما متفاوت از باوری است که در راس هرم دموکرات‌ها تثبیت شده‌است. در کلونی دموکرات‌ها، هیچ‌کس سندرز را به‌عنوان یک چهره مستقل- همان‌طور که هیلاری کلینتون گفته بود- دوست نداشت و ندارد. دشمنی دموکرات‌ها با پیرمد ۷۹ساله به‌خاطر ایده‌های چپ‌گرایانه اوست. دموکرات‌ها و از از میدان به‌دردکردند. سندرز و انقلابش سرکوب شدند اما فراموش نه؛ این را می‌توان از استراتژی سرکوبگران یافت که از سندرز خواسته‌اند میدان را خالی نکنند و درکنار بایدن بایستد تا آرای هواداران جوانی که به راهکارهای برابری طلبانه او امیدوار بودند، سر از سبد ترامپ درنیارود. قدردانی جو بایدن از سنندرز پس از اعلام کناره‌گیری و تماس فوری مشاوران ارشد بایدن با اعضای کارزار انتخاباتی سندرز برای چگونگی جلب آرای جوانان بیابانگر نیاز او به حمایت هواداران جوان سندرز است. جلب رای هواداران سندرز، تنها با یک قدردانی ساده اتفاق نمی‌افتد. به‌همین دلیل هم کمپین بایدن با مشاوران سندرز در حوزه سیاست خارجی وارد گفت‌وگو شد تا به برنامه‌های یکپارچه دست پیدا کند. نشریه فارین پالیسی، مهم‌ترین موضوع تیم سیاست خارجی بایدن را «عامل برنی» خواند و آن را مجموعه‌ای گسترده از مواضع ترقی‌خواه معرفی کرد که سندرز حامی آن بوده‌است. داگلاس ویلسون، یکی از مشاوران ارشد سابق کمپین انتخاباتی پیت بودچ، در این زمینه گفت که: «قبل از همه‌گیری کرونا، سندرز در موضوعات سیاست خارجی خیلی موثر نبود، اما پس از همه‌گیری فکر می‌کنم بسیاری از موضوعاتی که وی درباره آنها سخن می‌گفت، فراتر است از سیاست خارجی و چه سیاست داخلی مورد توجه قرار بگیرد.»

ایده‌های سنندرز که تا چندسال پیش در آمریکا تابو بود، حالا به شکل‌های گوناگون و از زبان افراد مختلف بیان می‌شود. این نشان می‌دهد که گفته‌های سندرز درباره پیروزی دیمبارزه اولدونولتریک رویاپردازی‌های پیرمرد سوسیالیست نبوده‌است. او توانست بحث مناظرات سیاسی را تغییر دهد و موضوعاتی که حتی دو سال پیش فکر کردن به آن هم به‌حساب می‌آمد، اکنون درمركز توجهات قرار گیرد. بسیاری از تحلیلگران آمریکایی معتقدند موفقیت انقلاب سنندرز- که باعث پیروزی‌های ابتدایی او در رقابت‌های درون‌حزبی شد- سایر کاندیداهای دموکرات را نیز مجبور کرد دیدگاه‌های خود را درباره تمام آن چیزهایی که سندرز به‌دنبال آن بود، بیان کنند. سندرز از رقابت‌ها کنار رفت، اما ایده‌هایش هنوز زنده است و به‌شکلی بسیار محافظه‌کارانه‌تر دارد از زبان جو بایدن طرح می‌شود. بایدن اخیرا از دوطرحی رومانی‌کرده که برگرفته از تفکرات سوسیالیستی سندرز هستند. او این طرح‌ها را زمینه‌ساز کاهش فشار اقتصادی بر خانواده‌های کارگر و کارمند معرفی کرد و گفت یکی از اینها، کاهش سنن مشمولیت برای بیمه بهداشتی دولتی از ۶۵ به ۶۰ سال و دومی بخشش وام‌های دانشجویی بعضی از اقشار کم‌درآمد است.

اگرچه سنندرز از هوادارانش خواسته‌به به او رای بدهند تا تعداد دلگیت‌هایش به ۱۲۰۰ برسد و از این‌س طریق در برنامه نهایی حزب دخالت نداشته باشد، اما با همین وضعیت هم اگر بایدن به پیروزی برسد، او و هوادارانش آزادی عمل بیشتری برای ترویج سوسیالیسم خود خواهند داشت. اگر به‌فرض محال، بایدن ظرف ماه‌های آینده ناچار شود رای جلب رای طبقه جوان جامعه، بیش از این گارد محافظه‌کارانه خود را دربرابر طرح‌های سنندرز پایین بیاورد و ایده بیمه همگانی، بخشش بدهی دانش‌جویان و... را مطرح کند و بتواند با این‌س ایده‌های چپ‌گرایانه بر دونالد ترامپ پیروز شود، چه اتفاقی در آمریکا رخ خواهد داد؟ آیا دموکرات‌ها در تضاد با جمهوری خواهانی که به‌سمت راست گرایش پیدا کرده‌اند، به‌چپ نزدیک می‌شوند یا اتفاقی دیگر خواهد افتاد؟ برای بررسی این موضوع باید به چنده‌هه قبل و زمانی رفت که شرایط با امروز آمریکا زیاد تفاوتی نداشت.

### روزولت و برنامه نیودیل

بسیاری از کارشناسان و تحلیلگران اقتصادی، اوضاع آمریکا پس از بحران کرنا را ای‌شبهات با دهه ۳۰ قرن بیستم میلادی نمی‌دانند؛ سال ۱۹۲۹ با سقوط‌وال استریت در «پنجشنبه سیاه» آغازگر کودی بزرگ در آمریکا شد و این کشور را عملا از کار انداخت. بحران روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شد و حاصل آن بیکاری، گرسنگی، فقر شدید، بی‌خانمانی، آوارگی کشاورزها، خشونت و... شده بود. شهرها هرروز میزبان صف‌های طولانی دربرابر دفاتر کاربایی یا صف‌های دریافت جیره غذایی رایگان بودند. هیچ چشم‌انداز روشنی برای عبور از این بحران وجود نداشت. این وضعیت ادامه داشت تا اینکه در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۳۲، فرانکلین روزولت دموکرات

به پیروزی رسید. او، نوه عموی تئودور روزولت رئیس‌جمهور آمریکا بین سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ بود. فرانکلین او را الگوی خود قرار داده بود و به‌همین دلیل نیز وارد سیاست شد. او اگر چه برخلاف تئودور دموکرات بود، اما بسیاری گمان می‌کردند ایده تئودور را که دولت باید داور میان نیروهای اقتصادی کشور، به‌ویژه میان نیروهای سرمایه‌داری و کارگری باشد، ادامه داد. شرایط اما آن‌گونه نبود که روزولت مقام دولت را به یک داور تنزل دهد. چندروزی از آغاز ریاست‌جمهوری او نگذشته بود که از جمعیت ۱۲۲ میلیونی آمریکا، جمعیت بیکاران در این کشور در خوشبینانه‌ترین حالت به ۱۳ میلیون نفر رسید. تقریبا تمامی بانک‌ها بر اثر بحران اقتصادی تعطیل شده بود و مردم هیچ‌راهی برای سیر کردن خانواده‌هایشان نداشتند. روزولت کاندیدای حزبی بود که یکی از پایه‌های سفت و سخت نظم سرمایه‌ر در جامعه آمریکا به‌شمار می‌رفت، با این حال، او مسیر متفاوتی را برای حل بحران درپیش گرفت. روزولت برای مقابله با رکود ادامه‌دار اقتصادی، در گام نخست از شخصیت‌هایی با ایده‌های سوسیالیستی کمک گرفت. این افراد بسیار رادیکال‌تر از دموکرات‌های آمریکایی بودند و بیشتر نگاه‌شان به چپ‌های اروپایی بود. با هدایت این چپ‌ها، روزولت، مداخله‌سنگینی در اقتصاد کرد و این مداخله را حتی تا امور بانک‌ها پیش برد و کاری کرد که اقدامات و ابتکارهای اقتصادی او، دولت را به‌شکل عینی فریه و بسیاری از ساختارهای اقتصادی آمریکا را متحول کند.

روزولت که در مراسم سوگند خود با انتقاد از شکست‌کنسانی که قانون بازار را در دست خود دارند، گفت که «نخستین قدمی که ما باید برداریم، به کار واداشتن مردم است. همه باید بتوانند دوباره کار کنند. چنین چیزی غیرممکن نیست. در درجه اول دولت استخدام خواهد کرد و به کمک نیروی جدید، پروژه‌های اضطراری را به اجرا خواهد رساند.» روزولت در کتاب «چگونه به بحران پیروز شدم» این روند را شرح داده‌است. او خیلی زود برنامه‌های گسترده‌اش را آغاز کرد و بانک‌ها، بازار بورس و میادلات این بازار را تحت نظر جدی و سختگیرانه دولت قرار داد و انحصار بخش خصوصی را در این فعالیت‌ها شکست. او با استفاده از پشتوانه مالی دولت، به سرمایه‌گذاری در امور عمرانی و زیربنایی پرداخت تا از این طریق با بیکاری مبارزه کند. روزولت و مشاور اقتصادی وی، «جان مینارد کینز» ایجاد رونق اقتصادی را از طریق پرداخت کمک‌های مالی دولت فدرال و سرمایه‌گذاری در اموری که بخش خصوصی رغبتی به سرمایه‌گذاری در آن نشان نمی‌دادند، در صدر برنامه‌های خود قرار دادند. او با تریق پول به طبقه کارگر، امکان خرید محصولات انبار شده در کارخانجات را فراهم کرد و تدابیری

برای کمک به بیکاران و کسانی که در معرض خطر از دست دادن خانه و مزارع‌شان بودند، اندیشید. او برای نخستین‌بار سازمان تامین اجتماعی را برای نیازمندترین قشر جامعه تاسیس کرد. موفقیت برنامه روزولت، موجب شد تا دموکرات‌ها بتوانند حمایت وسیع توده‌های آسیب‌دیده‌از بحران اقتصادی را کسب کنند. همین حمایت‌ها در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۳۶، بیش‌از ۶۰درصد آرا را به صندوق روزولت ریخت و او با کسب ۵۳۳رای مجمع انتخاباتی پیروز شد. مجموعه این ابتکارها و اقدامات اقتصادی واجتماعی روزولت درجهت مقابله با رکود بزرگ، به «نیودیل» New Deal مشهور شد. روزولت اگرچه سوسیالیست نبود، اما بنابر ضرورت جامعه، نیودیل را که درواقع همان پیاده‌سازی ایده‌های

سوسیالیستی بود، عملیاتی کرد.

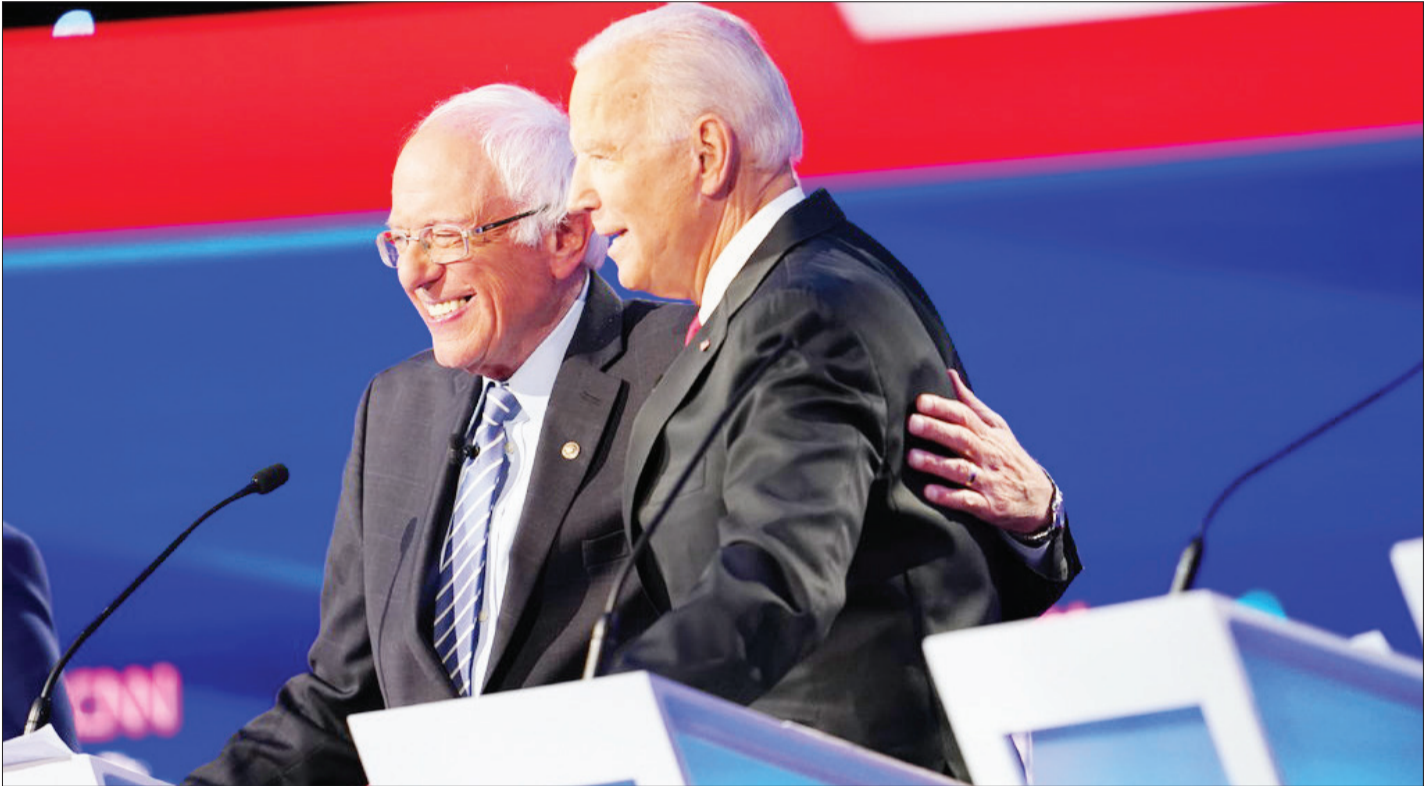
نیودیل هرچند طرحی سوسیالیستی بود، اما سوسیالیستی بود که در درون لیبرالیسم آمریکایی هضم شده بود و خود به تنهایی ایده‌ای برای اداره امور جامعه نداشت و به‌همین دلیل هم با گذر از بحران اقتصادی، رفته‌رفته سوسیالیسم هم به فراموشی سپرده شد. درواقع می‌توان گفت از دل نیو دیل، لیبرالیسم سربرآورد. پس از سرمایه‌گذاری روزولت بر تکنولوژی‌های نوین، نیروهای متخصصی بر سر کار آمدند که برخلاف طبقه کارگر و ضعیف جامعه آمریکایی، به‌جای کم کردن نابرابری اقتصادی و عدالت، خواهان فرصت برابر و طرفدار جدی حقوق بشر و لیبرالیسم بودند. آنها از اتحادیه‌های کارگری و ایده‌های آنها دوری می‌کردند و همین باعث شد تا با قدرت گرفتن این طبقه تحصیلکرده و فنی، اتحادیه‌ها ضعیف‌تر شوند و حزب دموکرات خود را برای یک ریل‌گذاری جدید آماده کند. در دهه ۸۰، دموکرات‌ها به‌جای حمایت از طبقه کارگر، خط‌مشی خود را بر پایه حقوق بشر، مواضع لیبرالی در سیاست خارجی، فمینیسم و محیط‌زیست تنظیم کردند. یک دهه بعد شورای رهبری دموکرات‌ها در سال ۱۹۸۵ خط‌مشی حزب از برابری اقتصادی و عدالت‌اجتماعی را به برابری فرصت‌ها تغییر داد و عملا یک بخش اصلی از هواداران خود را حذف کرد. این سیاست در دوره بیل کلینتون به اجرا در آمد و تبدیل به دال مرکزی حزب دموکرات شد.

### تولد دوباره سوسیالیسم؟

سیاست‌های او حزب دموکرات و جمهوری خواه در دو دهه گذشته و به‌ویژه پس از بحران جهانی سال ۲۰۰۸، شکاف اقتصادی گسترده‌ای در جامعه آمریکا به‌وجود آورد و باعث شد تا بیش از ۴۵ میلیون آمریکایی در فقر زندگی کنند. طبقه متوسط رو به زوال رفت و درعوض ثروت‌های کلان در اختیار یک درصد جامعه باقی ماند. در سال‌های گذشته و به‌ویژه پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ، این شکاف گسترش پیدا کرد و با کاهش مالیات شرکت‌های بزرگ، نابرابری اقتصادی به بالاترین میزان خود



ر سید



این وضعیت در چند سال گذشته باعث شده تا میل به ایده‌های برابری خواهانه و حمایتی جریان چپ در آمریکا افزایش پیدا کند. این نیاز به‌ویژه در بین نسل جوان که با آینده‌ای نامعلوم دست به گریبانند، بیشتر از دیگران مشاهده می‌شود و به‌همین دلیل هم امثال برنی سنندرز با ایده‌های سوسیالیستی، مورد اقبال افراد زیر ۴۵ سال در آمریکا قرار می‌گیرند. طبقات فرودست و جوانان معتقدند دولت نمی‌تواند به‌بهانه اینکه فرصت برابر برای همه ایجاد کرده‌است، از کنار گروه‌های آسیب پذیر اقتصادی جامعه به‌راحتی بگذرد. این امر حتی اگر درصورت اخلاقی از نظر یک دولت مشکلی نداشته باشد، اما از لحاظ آینده‌نگری قطعا کارکرد نظام سیاسی را با مشکل مواجه خواهد کرد. ایجاد لشگری از افراد ناگام، گرسنه و... می‌تواند خطرات زیادی را برای یک نظام سیاسی در پی داشته‌است که می‌خواهند آزادی را بدهند، بلکه در ازای آن نان

این همان جمله‌ای است که فرانکلین روزولت در سال ۱۹۳۸ گفته بود. او در آن سال درحالی‌که برنامه «نیودیل» به نتایج قابل توجهی رسیده بود، با اشاره به ظهور فاشیسم ایتالیا و آلمان، به اطرافیاناش گفته بود که «دموکراسی در بعضی کشورهای بزرگ از بین رفته... نه به این دلیل که مردم دموکراسی را نمی‌خواهند، بلکه فقط به این دلیل که از بیکاری و ناامنی خسته شده‌اند. مردم شاید گرسنگی بچه‌هایشان بوی عرغی دولت‌هاستند. آنها اتقدر نایمید شده‌اند که می‌خواهند آزادی را بدهند، بلکه در ازای آن نان به دست آورند.» شکاف رو به گسترش اقتصادی در آمریکا، در حوزه سیاست هم اثرگذاری ویژه‌ای داشته‌است. حزب جمهوری خواه با درک بی‌توجهی دموکرات‌ها به طبقه کارگر و به‌جای آن، تمرکز بر سیاهپوستان و طبقات بسیار کوچک‌تر، به‌دنبال جذب این جریان رفته و در این زمینه موفق هم بوده‌است. فرانسسیس فوکویاما از نظریه‌پردازان سرشناس تاریخ تحولات سیاسی جهان، در مطلبی نزدیک به یک‌دهه قبل برای مرکز پژوهشی «شورای روابط خارجی» نوشت که در واکنش به بحران [اقتصادی] به‌جای جنبش‌های مردمی چپ‌گرا، نیروهای پوپولیستی دست‌راستی در آمریکا و اروپا تقویت شده‌اند. در دهه‌های اخیر نظریه‌های دست‌راستی که طرفدار کاستن از نظرات بر کارکرد نظام سرمایه‌داری هستند، ابتکار عمل را در دست داشته و طیف چپ در کشورهای پیشرفته به‌غیر از بازگشت به نظریه‌های کهنه سوسیال‌دموکراسی نتوانسته‌اند گزینه دیگری ارائه دهند. گره اصلی ماجرا اینجاست که به اعتقاد فوکویاما، جهت‌گیری جریان‌های دست‌راستی «دقیقا در راستای منافع همان سرمایه‌داران بزرگ است.» دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور کنونی آمریکا نمونه‌عینی این گفته فوکویامااست. شعارهای اوهمان چیزی بود که طبقات ضعیف جامعه سال‌ها منتظرش بودند. ترامپ طبقه کارگر سفیدپوست آمریکایی را که دموکرات‌ها چنددهه‌ره‌هایش کرده بودند و سراغ ارزش‌های دیگری رفته بودند، به میدان کشید و با معجون‌ی از نژادپرستی، آنها را لشکر بی‌چون‌وچرای خود کرد. اما در سه سال گذشته او به‌جای تقویت طبقه کارگر، با بخشش مالیات شرکت‌های بزرگ، در راستای منافع این ابرشرکت‌ها قدم برداشت.

### فد کل بن به سوسیالیسم

دموکرات‌ها به این فکر افتاده‌اند که طرفداران سابق خود را که روزی روزولت نجات‌شان داد، به سمت خود بکشند. آنها هیچ‌گاه با شعارهای فمینیستی و حمایت از سیاهپوستان و... به‌سمت دموکرات‌ها نخواهند رفت. تنها راه برون رفت از شرایط فعلی، کمک گرفتن از ایده‌های سوسیالیستی است. پیامبر ایده‌های سوسیالیستی در آمریکا، برنی سندرز است، اما این ایده‌ها نباید منجر به غلبه سوسیالیسم بر لیبرالیسم شود. دموکرات‌هایک سوسیالیسم رقیق‌شده و بی‌خطر می‌خواهند تا با طرح آن، مشتری‌های یک قرن گذشته خود را بار دیگر پیدا کنند. برهمین اساس هم اکنون جو بایدن از مدل‌های مشابه و رقیق‌شده ایده‌های سندرز می‌گوید. دموکرات‌ها می‌خواهند، درعین تاکید بر سیاست ایجاد فرصت برابر به‌سمت کمک به افرادی برونند که نتوانسته‌اند از این فرصت برابر استفاده کنند. دسترسی آسان‌تر به بیمه‌های درمانی، جبران

هزینه تحصیل و... بخش‌هایی از کمک‌های نظام سیاسی به اقشار آسیب‌پذیر برای کاهش آسیب‌پذیری خود از سوی آنهاست. دولت با این ایده به‌دنبال رفع شکاف‌های حاصل از ناگامی لیبرالیسم نیست و تنها می‌خواهد کمی آن را رفو کند. مسائلی مانند بیمه، تضمین جای خواب و غذا، کاهش هزینه دانشگاه و... به‌طور حتم نمی‌توانند طبقات متوسط دیروزی و فقیر امروزی را ثروتمند کند، اما قطعا رشوه خوبی برای ساکت کردن این افراد و جلب رای آنهاست. روزولت در دهه ۴۰ قرن گذشته به‌خوبی نشان داد که سیستم سرمایه‌داری این قابلیت را دارد که دیگران را در خود هضم کند. این همان کاری است که آنها با سوسیالیسم کرده‌اند. در آمریکا، هرگاه لیبرالیسم مثل امروز با موانع غیرقابل‌حلی مواجه شده، سعی کرده‌است برای ترمیم نابرابری‌های موجود، از وصله‌وپینه‌های سوسیالیستی استفاده کند. این استفاده به‌معنای گرایش به‌سمت سوسیالیست‌ها نبوده و نخواهد بود، به‌همین دلیل تمام حزب دموکرات یکپارچه بسج می‌شوند تا فردی همچون برنی سندرز با افکار سوسیالیستی، کاندیدای نهایی حزب نشود. دموکرات‌ها درحال حاضر در راس قدرت نیستند، اما به‌هرشکل آنها شریک قدرت و بخشی از نظام هستند و مناقش‌شان با آن گره خورده‌است. آنها تنها می‌خواهند برای چندروز از سوسیالیسم سواری بگیرند و پس از پیروزی نیز آن را به گاراژ بفرستند.

### فوکویاما و راهکار به چپ‌ها

در دهه‌های گذشته جریان چپ در آمریکا ماهیت خود به‌عنوان نیروی آلترناتیو وضع موجود را از دست داده و به نقش ترمیمی خود بسنده کرده‌است. پذیرش همین نقش باعث شده در چنددهه گذشته هیچ نظریه‌بهره‌داری از قطب چپ نه‌تنها نتواند تحلیل جامعی از تغییرات ساختاری در جوامع پیشرفته تحت‌تاثیر تحولات اقتصادی اخیر ارائه دهد که از ارائه یک راه‌حل یا برنامه سیاسی موثر و واقع‌بینانه برای دفاع از طبقات متوسط‌نیم‌ناگم بوده‌است. فوکویاما این وضعیت را ضعف اندیشه چپ‌ها می‌داند. او با اینکه خود صاحب نظریه‌ی پایان تاریخ است، با توجه به کارکردهای سوسیالیسم برای پوشاندن ضعف طبقاتی لیبرالیسم در ۱۷ اکتبر ۲۰۱۸ در گفت‌وگویی از «صورت بازگشت سوسیالیسم» و هشدار به لیبرال‌ها مبنی بر اینکه «فکر نکنند لیبرال دموکراسی پایان جدید تاریخ است»، سخن گفت. فوکویاما پس از آن در تازه‌ترین اثرش یعنی کتاب «هویت»، به آسیب‌شناسی جریان چپ در آمریکا پرداخته و توصیه‌هایی نیز کرده تا این جریان بار دیگر بتواند در عرصه سیاسی آمریکا به ایفای نقش بپردازد. فوکویاما در این کتاب پذیرفته‌است که لیبرال دموکراسی برخلاف وعده‌های اولیه خود نتوانسته همه شهروندان را یکسان و برابر به رسمیت بشناسد و لذا درکنار نابرابری اقتصادی ششاهد نابرابری هویتی هم بوده‌است. او گفته جریان‌های دست‌راستی در این سال‌ها نتوانسته‌اند «آرای رای دهندگان طبقه کارگر را که از زمان نیودیل در دهه ۱۹۳۰ تا ظهور رونالد ریگان همواره به‌صورت شاذی به حزب دموکرات رای می‌دادند، از آن خود کنند.» او اشاراتی به نسبت این آرا به جریان چپ به‌صورت واضح نکرده‌است، اما چرایی تمایل طبقه کارگر به جریان‌های دست‌راستی را این‌گونه بیان می‌کند: «مشکل چپ اینجاست که به‌جای ایجاد انسجام حول گروه‌های جمعی بزرگ‌تر چون طبقه کارگر یا افراد استثماری‌شده از نظر اقتصادی، بر گروه‌های کوچک‌تری تمرکز می‌کند که با شیوه‌های مختلف حاشیه‌نشین شده‌اند. این بخشی از داستان بزرگ‌تر سرنوشت لیبرالیسم مدرن است که در آن اصل به رسمیت شناخته‌شدن عام و برابر به شمایین گروه‌های خاص تبدیل شده‌است. چپ کمتر از گذشته بر برابری اقتصادی تاکید می‌کند و تامین منافع گروه‌های حاشیه‌نشین‌شده نظیر سیاهان، مهاجران، زنان، دگرباشان جنسی، آوارگان و نظایر اینها را در دستور کار خود قرار داده‌است.» چپ به‌جای یک جمعیت بزرگ، خود را نماینده گروه‌های کوچک کرده و تقریبا از توجه به طبقه کارگر چشم‌پوشی کرده‌است. «چپ از جهات بسیار ارتباط خود را با طبقه کارگر سفیدپوست یعنی اصلی‌ترین گروه هویتی رای‌دهنده خود قطع کرد. این امر رشد پوپولیسم راست را باعث شد که احساس می‌کنند و نقش یک ایده ترمیمی به‌یک ال‌ترناتیو فوکویاما می‌گوید: «از یک قرن پیش تا امروز، احزاب چپ در رقابت با ناسیونالیست‌ها مخصوصا در آن حوزه انتخابی که فقرا و طبقه کارگر از اکثریت برخوردارند و انتظار می‌رود اصلی‌ترین پایگاه حمایت از چپ‌گرایان باشند، شکست خورده‌اند.»

به‌نظر می‌رسد دهه‌هاست که چپ‌ها شکست در برابر لیبرالیسم را پذیرفته و تنها برای خود نقش ترمیمی تعریف کرده‌اند. اگر هر چنددهه یک‌بار هم فردی مثل سندرز پا به میدان بگذارد و بخواهد ایده‌های سوسیالیستی خود را به اجرا بگذارد، با سد محکمی مواجه خواهد شد. سوسیالیست‌ها به‌هرشکل ممکن کنار زده خواهند شد، اما این‌بار شاید سندرز بتواند زمینه‌ساز فعالیت آنها شود. ترس دموکرات‌ها این است که اگر کمی فرصت به سوسیالیسم داده‌شود، موج اقبال به آن، اندیشمندان جریان چپ را به تکاپو وادارد و به پرسش‌هایی که فوکویاما معتقد است هنوز جریان چپ برای آنها ایده‌ای ندارد، پاسخ دهند و در آمریکا انقلاب جریان چپ به راه بیفتد. شاید اگر جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا شود، چپ‌ها بتوانند کمی مستقل‌تر عمل کنند و از نقش یک ایده ترمیمی به‌یک ال‌ترناتیو وضع موجود تبدیل شوند. اگر این اتفاق نیفتد و سوسیالیسم تنها یک مسکن موقت برای کسب رای باشد، طولی نخواهد کشید که جنبش‌های مردمی از بیکاری و ناامنی و گرسنگی فرزندان‌شان، به دامان فاشیسم پناه ببرند.